

تمسک به آیه شریفه «قنطار» در صحت معاملات از منظر آیت الله شوپایی

محمد فائزی^۱

ابراهیم قاسمی فرد^۲

چکیده

بحث های مرتبط با معاملات در علم فقه قسم مهمی از این علم را در بر میگیرد که ناظر به بخش مهمی از زندگی مکلفین میباشد. یکی از مباحث مهم و پر فائده در این مبحث که در ابواب مختلف دارای ثمرات فراوان میباشد بحث از اطلاعات و عموماتیست که بتوان به نحو کلی و به عنوان یک قاعده اولی صحت معاملات را با آن ثابت نمود. یکی از ابتکاراتی که در کلمات بعضی از بزرگان معاصر مشاهده میشود تمسک به آیه شریفه «قنطار» برای صحت معاملات است. استدلال به این آیه شریفه در کتاب الرسائل العشره امام رحمه الله و همچنین در کتاب البیع ایشان ذکر شده است. این نوشته به بیان سه تقریب برای استدلال به این آیه پرداخته سپس مناقشات حول این تقریبات را بیان نموده است. نتیجه نهایی این نوشته عدم پذیرش دلالت این آیه شریفه بر صحت معاملات میباشد.

کلمات کلیدی

آیه قنطار، معاملات، صحت، اصل اول، میثاق،

^۱. سطح ۴ حوزه، پژوهشگر مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام.

^۲. دانش آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم.

بحث های مرتبط با معاملات در علم فقه قسم مهمی از این علم را در بر میگیرد که ناظر به بخش مهمی از زندگی مکلفین میباشد. یکی از مباحث مهم و پر فائده در این مبحث که در ابواب مختلف دارای ثمرات فراوان میباشد بحث از اطلاعات و عموماً نیست که بتوان به نحو کلی و به عنوان یک قاعده اولی صحت معاملات را با آن ثابت نمود.

از قدیم در فقه شیعه برای صحت معاملات به آیاتی از قرآن کریم مانند آیه «اوفوا بالعقود» و «احل الله البیع» و «لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض» و روایات متعدد مانند «المؤمنون عند شروطهم» تمسک میشده است. البته از آن باب که باب اجتهاد و فکر و تامل در فقه شیعه مفتوح است همیشه فقهای شیعه به اندیشه گذشتگان اکتفا ننموده و در دلالت ادله ای که گذشتگان ذکر نموده اند تامل نموده و به نقد و بررسی آنها پرداخته اند. همچنین به سعی در ارائه ادله جدید و برداشتهایی نو از ادله شرعیه داشته اند.

از همین باب دو تن از فقهای بزرگ عصر یعنی حضرت آیت الله بروجردی و امام خمینی رحمهما الله در کتب خویش برای صحت معاملات به بررسی آیه شریفه «قنطار» پرداخته اند. در نوشته زیر ابتدا به بیان معنا و تفسیر آیه شریفه پرداخته شده سپس نظر اعلام و نقض و ابرامهای ممکن در مساله ذکر میشود.

مفردات و معنای آیه شریفه

وَ اِنْ اَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ اَتَيْتُمْ اِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَيْئًا اَوْ تَاْخُذُوْهُ بُهْتَانًا وَاِنْ اِمَّا مَبِيْنًا ﴿٢٠﴾ وَ كَيْفَ تَاْخُذُوْهُ وَاَقْدَ اَفْضٰى بَعْضُكُمْ اِلٰى بَعْضٍ وَاَخُذْنَ مِنْكُمْ مِّثَاقًا غَلِيْظًا (سوره نساء / ۲۰ و ۲۱)

واژه استبدال:

باب استفعال از ماده بدل است و به معنای جایگزین نمودن و تبدیل کردن است. البته این سوال پیش می آید که با توجه به اینکه باب استفعال معمولا خود دارای معنای طلب است و از آن میتوان معنای اراده انجام کاری با برداشت نمود چرا در این آیه شریفه قبل از استبدال تعبیر «اردتم» آورده شده است؟

در جواب این سوال مرحوم علامه در میزان این احتمال را ذکر میکنند:

...و یا از قبیل تضمین یعنی گنجاندن معنایی است در لفظی که ظاهرش به آن معنا نیست. بنا بر این جمله قائم مقام کردن زنی در جای زن اولی، عوض کردن این به آن است، و به همین جهت است که هم جمله (اردتم - خواستید) را آورد، و هم تعبیر به (استبدال) را که خواستن در آن نیز هست، و اگر استبدال به همان معنای لغویش بود، دیگر احتیاجی نبود که جمله: (اردتم) را بیاورد، معلوم می شود همانطور که گفتیم منظور از استبدال طلب بدل نیست، بلکه جایگزین

کردن همسری به جای همسر اولی است و بنا بر این معنای جمله این می شود: (و اگر خواستید جایگزین کنید همسری را در جای همسری دیگر بر سبیل استبدال، چنین و چنان کنید). (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴ ص ۲۵۸؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص: ۴۰۸)

واژه قنطار:

خلیل بن احمد میگوید: قنطار گفته میشود به چهل اوقیه طلا یا نقره و گفته میشود هشتاد هزار درهم و از ابن عباس و سدی نقل شده یک رطل طلا یا نقره را گویند... هر اوقیه هفت مثقال است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۵، ص: ۲۵۵)

قنطر



قنطار معیار است (واحد اندازه گیری) و گفته شده هفتاد اوقیه طلا و گفته شده هزار و صد دینار و گفته شده صد و بیست رطل و از ابی عبید نقل است که هزار و دویست اوقیه و گفته شده هفتاد هزار دینار الخ (ابن منظور، ۱۴۱۴؛ ج ۵، ص: ۱۱۸)

با ملاحظه کتب لغت مشخص شد که معنای قنطار واضح و روشن نیست ولی به هر حال مال فراوان و زیادی را شامل میشود و در این آیه مثال زده شده است برای اینکه اگر مهریه زیاد بود ولی باز شما حق اخذ آن را از روی ظلم ندارید. در قرآن کریم در یک آیه دیگر نیز قنطار آمده است که آنجا هم برای مثال مال فراوان ذکر شده است:

وَمَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقَنْطَرٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بَدِينَارٍ لَا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (سوره آل عمران/۷۵)

و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، به تو باز می گردانند؛ و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری، به تو باز نمی گردانند؛ مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی! این بخاطر آن است که می گویند: «ما در برابر امیّین [غیر یهود]، مسئول نیستیم.» و بر خدا دروغ می بندند؛ در حالی که می دانند (این سخن دروغ است) (ترجمه آیت الله مکارم شیرازی)

واژه بهتان:

خلیل بن احمد میگوید: **بَهْتَةٌ** فلان یعنی او را با امری مواجه کرد و نسبت به او داد در حالی که او از آن امر بری بود و آن را نمیدانست و اسم (اسم مصدر)

بهتان است و بُهتَ الرجلُ يُبْهَتُ بُهْتًا: هنگامی که شخص حیران شود. (فراهیدی، ۱۴۱۰؛ ج ۴، ص: ۳۵)

ابن منظور میگوید: بهت: بهتَ الرجلَ یبْهتُه بهتًا، و بهتًا، و بهتانًا، فهو بهتٌ یعنی درباره او گفت چیزی را که انجام نداده است پس او مبهوتٌ... و البهتانُ افتراءٌ.

بعد کلمات خلیل را آورده است و سپس میگوید:

و قوله عز و جل: أ تَأْخُذُونَهُ بُهْتًا ۖ إِنَّا وَإِنَّمَا مُبِينًا؛ یعنی در حالی که بهتان میزنید و گناه میکنید (مُبَاهِتِينَ آمِنِينَ) (ابن منظور، ۱۴۱۴ ج ۲، ص: ۱۲ و ۱۳) در تفسیر المیزان اینگونه بهتان در آیه شریفه را توضیح داده است:

هت
قه وفتا

کلمه (بهتان) به معنای هر سخنی و هر عملی است که شنونده و بیننده را

شماره سوم
بهار و تابستان

۱۴۰۳

مبهوت و متحیر کند، و بیشتر در مورد دروغ زبانی استعمال می شود، و گرنه کلمه بهتان در اصل مصدر است، و در آیه شریفه در معنای فعل استعمال شده، یعنی گرفتن بیجا و تجاوزگرانه از مهریه زن، و این کلمه و همچنین کلمه (اثما) در آیه شریفه از نظر موقعیت ادبی حال است از جمله: (أ تَأْخُذُونَهُ) و استفهام در آیه انکاری است.

معنای آیه این است که اگر خواستید بعضی از زنان خود را طلاق دهید، و با زنی دیگر به جای او ازدواج کنید، از مهریه ای که به همسر طلاق یافته خود در هنگام ازدواجش داده بودید چیزی پس نگیرید هر چند که آن مهریه مال بسیار زیادی باشد، و آنچه می خواهید بدون رضایتش بگیرید نسبت به آنچه داده اید، بسیار اندک باشد. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴ ص ۲۵۸؛ موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص:

(۴۰۸)

واژه افضی:

خلیل میگوید: فُضُو: الفُضَاءُ: مکانِ واسع، ... و أَفْضَى فلانِ إلی فلانِ یعنی به او رسید و اصل آن این بوده است که در فضا و فرجۀ او قرار گرفت. (فراهیدی، ۱۴۱۰؛ ج ۷، ص: ۶۳)

راغب میگوید: الفُضَاءُ: مکانِ واسع، و از همین باب است: أَفْضَى بیده إلی کذا، و أَفْضَى إلی امرأته: در کنایه بلیغ تر و نزدیکتر به تصریح است از آنکه گفته شود با او خلوت کرد. قال تعالی: وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إلی بَعْضٍ [النساء / ۲۱]. (اصفهانی راغب، ۱۴۱۲؛ ص: ۶۳۹)

ابن منظور میگوید:

فضا: الفُضَاءُ: مکانِ واسع از زمین و فعلِ أَنْ فُضَا يَفْضُو فُضُوًّا فهو فَاضٍ... و أَفْضَى فلانٌ إلی فلانِ یعنی به او رسید و وَصَلَ إلیه، و اصل آن این بوده است که در فضا و فرجۀ و حیز او قرار گرفت.... و أَفْضَى الرجل: بر اهلس داخل شد. و أَفْضَى إلی المرأة: او را در برگرفت (کنایه از جماع)، و بعضی گفته اند هنگامی که با او خلوت کند چه با او جماع کند یا نکند و الإفضاء در حقیقت انتهاء است و از همین باب است قول خداوند متعال: وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إلی بَعْضٍ؛ یعنی به او منتهی شده و در پناه او واقع شده و با «الی» متعدی شده است زیرا در آن معنای رسیدن (وصل) وجود دارد.... جوهری گفته است: أَفْضَى الرجلُ إلی امرأته یعنی با او مباشرت و جماع کرد. (ابن منظور، ۱۴۱۴؛ ج ۱۵، ص: ۱۵۷)

نتیجه آنکه دو احتمال در معنای افضاء در آیه شریفه وجود دارد یکی خلوت کردن مرد با زن است و دیگری جماع. به هر حال مفاد آیه این است که اگر قصد کردید همسر دیگری به جای همسر اول انتخاب کنید و مال زیادی به عنوان مهریه به همسر اول پرداختید، چیزی از آن را پس نگیرید. آیا می خواهید

تمسک به آیه شریفه «فعلای»
در صحت معاملات
از منظر آیت الله شویابی

مرتکب بهتان و ظلم شوید؟ چگونه مهر را پس می گیرید در حالی که با یکدیگر
مراوده (یا جماع) داشته اید و میثاق محکمی از شما اخذ شده است؟
مرحوم علامه نیز میفرماید:

استفهام در این جمله به منظور شگفت‌انگیزی در دیگران است، و مصدر
(افضاء) که فعل ماضی (افضی) از آن گرفته شده، به معنای اتصال به طور
چسبیدن است، و اصل آن یعنی ثلاثی مجردش فضا است که به معنای وسعت
است.

و از آنجایی که گرفتن مهریه بدون رضایت زن بغی و ظلم است، و مورد آن
مورد اتصال و اتحاد است، این معنا باعث شد که تعجب کردن از آن صحیح

باشد، چون این شوهر با زنی که طلاقش داده به وسیله ازدواجی که با هم کرده
بودند، و به خاطر نزدیکی و وصلتی که داشتند، مثل شخص واحد شده بودند و

آیا ظلم کردن این شوهر به آن همسر که در حقیقت ظلم کردن به خودش است،
و مثل این است که بخود آسیب برساند، جای تعجب نیست؟ قطعاً هست، و لذا
از در تعجب می‌پرسد چطور حق او را از او می‌گیری، با اینکه تو و او یک روح
در دو بدن بودید، و یا به عبارتی دیگر از نظر پیوند دو روح در یک بدن بودید؟
(موسوی همدانی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص: ۴۰۸)

در ادامه هنگام بررسی آیه شریفه با دقت و تامل بیشتری مراد از میثاق غلیظ
بررسی میشود و این بحث مفصلاً آورده شده است.

آراء و نظرات در تمسک به آیه شریفه «قنطار» در صحت معاملات

تمسک به این آیه شریفه برای صحت معاملات در هیچ یک از کتب فقهی
توسط هیچ یک از علما یافت نشد مگر مرحوم امام در کتاب الرسائل العشره



ص ۲۱۴) که به این آیه شریفه تمسک نموده اند. البته ایشان در کتاب البیع تمسک به این آیه را برای صحت معاملات به بعضی از اجلة العصر نسبت میدهند (خمینی، ۱۴۲۱ ج ۱ ص ۱۱۹) و خودشان به دلالت این آیه اشکال مینمایند. در پاورقی این کتاب آمده است که مراد از اجلة العصر مرحوم آیت الله بروجردی میباشد و آن را از نسخه خطی تقریرات کتاب القضاء مرحوم آیت الله مومن نقل میکند^۱. همین اختلاف نظر بین الرسائل العشره و کتاب البیع باعث شده است که در حاشیه الرسائل العشره ذکر شود که احتمالا کلام مرحوم امام در این کتاب تقریر درس مرحوم بروجردی باشد. توجیه دیگری که به نظر میرسد تبدل نظر و رای امام رحمه الله است.

به هر حال و فارغ از اینکه صاحب این قول چه کسی باشد باید تقریب هایی که ممکن است برای استدلال به این آیه بشود را ذکر نموده و بررسی نماییم:

تمسک به آیه شریفه «قملار»
در صحت معاملات
از منظر آیت الله شویایی

تقریب اول استدلال: تعلیل عدم جواز اخذ مهریه به اخذ میثاق

استدلال به این قسمت از آیه شریفه:

«کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم میثاقا غلیظا»

در اینجا مواخذه شده است بر اینکه چرا مهریه همسران را میگیرد (با توضیحاتی که در سابق گذشت) و بعد در مقام ذکر تعلیل برای قبح این عمل و صحت مواخذه استدلال به دو دلیل تمسک شده است یکی افضاء و دیگری اخذ میثاق. مراد از افضاء در سابق گذشت و بیان شد که دو نظر وجود دارد یا مراد

^۱ عبارت پاورقی کتاب چنین است: حکاه بعض فضلاء بحثه عن العلامة البروجردی فی بحث القضاء، راجع البیع (تقریرات الإمام الخمینی (قدس سره)) المؤمن: ۱۶۵، (مخطوطه). (کتاب البیع ج ۱ ص ۱۱۹)

جماع است و یا اینکه خلوت اراده شده است و مراد از میثاق غلیظ عقد نکاح است که طبق آن، مهریه به زن داده شده است.

در تقریب اول ادعا میکنیم که هریک از این دو دلیل یعنی افضاء و اخذ میثاق غلیظ سبب مستقل هستند برای عدم جواز اخذ مهریه نه این که مجموع الامرین علت باشد. و از آنجا که عقد نکاح خصوصیتی ندارد، این حکم مستفاد از آیه به همه عقود سرایت میکند و همه عقود از آن باب که مصداق میثاق هستند لازم الوفاء میباشند.

برای تسریه حکم به سائر عقود میتوان اینگونه گفت که در تعلیل به امر ارتکازی استدلال شده است و متفاهم عرفی از آیه این است که نکاح موضوعیت ندارد بلکه آن قرارداد بین طرفین مضمونش هر چه باشد (چه تملیک بضع و ازدواج باشد و چه آنکه مثلاً تملیک عین یا تملیک منفعت یا امر دیگری باشد) از آن باب که میثاق است لازم الوفاء است.

هفتاد و هفت
فقه و فقه

شماره سوم
بهار و تابستان
۱۴۰۳

مناقشه اول به تقریب اول

مرحوم امام به تقریب اشکال نموده اند و مدعی شده اند ظهور آیه شریفه در این است که هر دو امر افضاء و میثاق دخیل در حکم هستند یعنی مجموع الامرین علت حکم میباشد نه اینکه هر کدام مستقلاً علت باشند. ایشان میفرمایند:

فمضافاً إلى أن قوله وَ قَدْ أَضَى كِنَايَهُ ظَاهِراً عَنِ الْجَمَاعِ وَ يَكُونُ الظَّاهِرُ مِنْهَا أَنَّ عِلَّةَ التَّعَجُّبِ الْإِفْضَاءُ وَ أَخْذَ الْمِيثَاقِ الْغَلِيظِ مَجْمُوعاً، لَا كُلَّ مُسْتَقْلَافاً، كَمَا أَنَّ الْأَمْرَ كَذَلِكَ فِي الْأَشْبَاهِ وَ النَّظَائِرِ. فَاحْتِمَالُ اسْتِقْلَالِ كُلِّ مِنْهُمَا مَدْفُوعٌ بِالظُّهُورِ، الْمَوْجُودِ بِمُنَاسَبَةِ الْحُكْمِ وَ الْمَوْضُوعِ، وَ هِيَ أَنَّ جَعَلَ الْمَهْرَ لِأَجْلِ التَّمَتُّعِ، لَا لِمَحْضِ عَقْدِ الزَّوْجِ، فَكَأَنَّهُ قَالَ: «كَيْفَ تَأْخُذُونَ الْمَهْرَ مَعَ أَخْذِ الْمِيثَاقِ الْغَلِيظِ وَ التَّمَتُّعِ بَهَا،

و التصرف فيها ذلك التصرف المهمّ به؟! فتدلّ الآية على أنّ كلّ واحد من الإفضاء، و من أخذ الميثاق الغليظ، لا يكفي في عدم جواز الأخذ، فلا بدّ من اجتماعهما.

و مع الإسراء إلى غير النكاح لا بدّ من القول: بأنّ العقود في حدّ نفسها لا توجب عدم جواز أخذ ما يعطى عوضاً، فتدلّ على عكس المطلوب. (خمینی، ۱۴۲۱ ج ۱ ص ۱۲۱)

ظهور لفظ افضاء این است که کنایه از جماع باشد. وقتی افضاء به معنای جماع بود، ظاهر تعجب آیه شریفه (کیف تاخذونه) این است که علت، مجموع دو امر است نه این که هر کدام علیت مستقلة داشته باشند. همانطور که در امثال این عبارات اینگونه است (ظاهر ذکر امور متعدد در مقام علیت به وسیله عطف به واو، این است که مجموع این امور نقش دارند و علت مجموع امور است، نه این که هر کدام علیت مستقلة داشته باشند) پس حمل این امور بر علیت مستقلة خلاف ظاهر است. مضافاً به این که این ظهور اولی در محل بحث، با مناسبت حکم و موضوع تایید می شود زیرا جعل مهر به خاطر تمتع مرد از زن است، نه برای مجرد عقد بدون تمتع. پس مفاد آیه شریفه این است که چطور می خواهید مهر را پس بگیرید در حالی که هم ميثاق غليظ اخذ شده است و هم تمتع و تصرف مهمی در زن شده است. پس عدم جواز اخذ مهر، به خاطر اجتماع الامرین است و احدهما کافی برای حکم نیست، لذا در سایر عقود هم باید بگوییم مجرد انعقاد عقد کافی برای عدم جواز اخذ عوض نیست، بلکه باید مثلاً تصرف هم شده باشد. بنابراین آیه شریفه دلالت می کند بر این که در سایر عقود، مجرد عقد و قرارداد، کافی برای لزوم وفاء نیست و این عکس مطلوب است؛

تمسک به آیه شریفه «فتلّ»
در صحت معاملات
از منظر آیت الله شویابی

چون مدعی این بود که مجرد عقد کافی برای لزوم وفاء است (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۲۱)

نقد و بررسی مناقشه اول

ملاحظه ای که ذیل این مناقشه مطرح می شود، این است که این مطلب که «ظاهر ذکر امور متعدده در مقام علیت به عطف واو، انضمامی بودن علت ها و استقلالی نبودن است» مطلب صحیحی است، اما این که مناسبات حکم و موضوع هم در آیه، موید این مطلب باشد چنین نیست. مناسبت حکم و موضوع در امثال مورد آیه اقتضاء استقلالی بودن علت ها را دارد نه انضمامی بودن آنها را. به این بیان که در مواردی که دو امر در موضوع حکم ذکر می شود که یکی از آنها به فهم عرفی صلاحیت علت مستقله بودن را دارد، متفاهم عرفی این است که هر کدام از آنها بحد نفسه علت مستقل برای حکم است.



شماره سوم
بهار و تابستان

۱۴۰۳

مثلا در مقبوله عمر بن حنظله در مقام ترجیح بین دو روایت متعارض بیان شده است که به خبر موافق کتاب و سنت و مخالف با عامه باید اخذ شود و خبر آخر طرح شود. با توجه به این که موافقت خبر با کتاب به تنهایی صلاحیت مرجح مستقل بودن را دارد، معلوم می شود امور دیگری که در کنار آن ذکر شده اند، مرجح مستقل هستند نه این که مرجحیت آنها منوط به انضمام با موافقت کتاب باشد. آیه شریفه هم از این قبیل است؛ زیرا اخذ میثاق غلیظ و این که دادن مهر به زن براساس قرارداد نکاح است، کافی و صالح برای علیت مستقله است، لذا متفاهم عرفی از کلام این است که هر کدام از افضاء و میثاق غلیظ، علت مستقله برای عدم جواز اخذ است.

اما آن چه در کلام امام به عنوان مناسبت حکم و موضوع بیان شد که مهریه برای تمتع از زن است نه برای مجرد عقد، جواب این است که آن چه مهر در

مقابل آن قرار داده می شود، تمکین زوجه است نه تحقق فعلی تمتع. لذا اگر زن تمکین کند و خود را در اختیار زوج قرار دهد، غرض و عوض مهر حاصل شده ولو بالفعل زوج تمتعی انجام ندهد. لذا اگر ما بودیم و آیه شریفه با قطع نظر از روایات وارد در تفسیر آیه، مناسبت حکم و موضوع، علیت مستقله داشتن این دو امر است ولو ظاهر اولیه خطاب با قطع نظر از مناسبات حکم و موضوع، علیت انضمامی است، اما از این ظهور اولیه باید به مناسبت حکم و موضوع رفع ید شود.

مناقشه دوم

از آنجا که ظهور قیود در احترازی بودن است آنچه آیه دلالت بر لزوم وفاء به آن را دارد لزوم وفاء به میثاق غلیظ است نه مطلق میثاق بنابراین استدلال به آیه شریفه در مورد سایر عقود غیر از نکاح، متوقف بر احراز غلظت عقد است در حالی که آن چه در سایر عقود مثل بیع و اجاره محرز است، اصل میثاق است نه غلظت میثاق.

تمسک به آیه شریفه «قملار»
در صحت معاملات
از منظر آیت الله شویابی

نقد و بررسی مناقشه دوم

این اشکال در الرسائل العشره مرحوم امام مطرح شده و از آن جواب داده شده است. جوابی که در الرسائل العشره از این اشکال داده شده این است که شکی نیست که مراد از میثاق غلیظ در آیه شریفه، عقد نکاح است. بعد از این که آیه شریفه عنوان میثاق غلیظ را بر عقد نکاح تطبیق کرده و از خارج می دانیم که عقد نکاح غلظت زائدی نسبت به عقد بیع ندارد، معلوم میشود که مراد از میثاق غلیظ همان عهد مبرم و عهد مشدد است که در امثال این عقود وجود دارد. یعنی

التزامی که به التزام دیگر گره خورده است، عقد غلیظ را ایجاد می کند نه این که مراد از غلظت، مطلب زائدی باشد. (خمینی، ۱۴۲۰، ص: ۲۱۵)

به عبارت دیگر همانطور که در فقه العقود آمده است، با ملاحظه عقود متعارفه و میثاقی که در عقود متداول است، می یابیم چنین نیست که برخی عقود میثاق غلیظ داشته باشند و برخی عقود دیگر میثاق غیرغلیظ پس میثاق غلیظ، برای اخراج بعضی از اقسام میثاق نیست و قید احترازی نیست، بلکه غلظت، وصفی است که از ذات میثاق انتزاع می شود و قید توضیحی است یعنی هر میثاقی بطبعه امر غلیظی است. پس آیه دلالت بر صحت و وجوب وفاء به هر میثاقی می کند. (حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص: ۲۳۳)

ممکن است به این جواب اشکال شود و گفته شود این مطلب که میثاق غلیظ در آیه شریفه تطبیق بر نفس عقد النکاح شده تمام نیست. بله عنوان میثاق غلیظ

در مورد نکاح تطبیق شده، اما نه این که بر مجرد ایقاع النکاح و قرارداد نکاح

تطبیق شده باشد، بلکه مراد از غلیظ آنی است که در خصوص عقد نکاح متعارف است و در غایت اهمیت بین امم است. نه این که عقد نکاح بما انه عقد مصداق میثاق غلیظ باشد تا به همه عقود سرایت داده شود حتی مثل بیع سبزی به درهم.

عنوان میثاق غلیظ به اموری اطلاق می شود که همراه با التزام و تغلیظ در قراردادها همراه باشد، والا اگر کسی این عنوان را به هر معامله حقیری اطلاق کند، مضحک خواهد بود. پس عنوان میثاق غلیظ بر ذات عقد تطبیق نشده تا از این تطبیق، توضیحی بودن قید را استفاده کنید و بگویید مراد از میثاق غلیظ مطلق میثاق است. این مناقشه در کلام مرحوم امام مطرح شده است. (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱ ص ۱۲۱)

از این مناقشه این طور جواب داده می شود که هرچند قبول داریم در عقد نکاح، مضمون و نتیجه حاصل از عقد نکاح از امور مهمه عند الامم است و امر



نکاح هم در اسلام و هم سایر شرائع امر مهمی است، اما نفس عقد و قراردادی که در عقد بسته می شود چیزی جز یک ایجاب و قبول نیست، همانطور که در سایر عقود چنین است. در نفس عقد، غلظت و خصوصیت اضافه ای نسبت به سایر قراردادها وجود ندارد و در آیه شریفه هم عنوان میثاق غلیظ بر خود عقد اطلاق شده است، نه بر الزامات و التزامات. با توجه به این که عنوان میثاق غلیظ بر نفس عقد تطبیق شده و در نفس عقد نکاح غلظت زائدی نسبت به سایر عقود نمی یابیم، این امر باعث حمل قید بر توضیحیت شده است. این که در فرمایش ایشان آمده که عنوان میثاق غلیظ، بر تغلیظ های مقرر با انشاء عقد تطبیق شده، وجهی ندارد و خلاف آیه شریفه است. پس این مناقشه تمام نیست.

مناقشه سوم

این آیه شریفه برای بیان این مطلب وارد شده است که استقرار مهر به دخول است، والا اگر عقد انجام شده باشد و زوجه به منزل زوج رفته باشد ولی قبل از این که دخول اتفاق بیفتد زن یا مرد بمیرد، زن مستحق نصف مهر است، همانطور که فتوای اصحاب هم بر همین مطلب است (حلی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص: ۲۷۲) و روایات متعددی نیز دال بر این حکم است. (رجوع شود به حر عاملی، ۱۴۰۹؛ باب ۵۴ از ابواب مهور کتاب النکاح).

دلیل این که آیه شریفه برای بیان استقرار مهر به دخول است، روایت صحیحه برید عجلی است، هرچند با قطع نظر از روایات، استفاده نمی شد که آیه در مقام بیان استقرار مهر به دخول است.

وَ عَنْهُ (محمد بن یحیی) عَنْ أَحْمَدَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ أَخَذْنَا مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا - فَقَالَ

الْمِيثَاقُ هُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي عُقِدَ بِهَا النِّكَاحُ - وَ أَمَّا قَوْلُهُ غَلِيظًا فَهُوَ مَاءُ الرَّجُلِ يُفْضِيهِ إِلَيْهَا (حر عاملی، ۱۴۰۹؛ ج ۲۰ ص ۲۶۲، حدیث ۴)

برید میگوید از امام باقر علیه السلام در مورد کلام خدای عزو جل «و اخذن منکم میثاقا غلیظا» پرسیدم ایشان فرمود میثاق کلمه ای است که عقد نکاح با آن بسته میشود و اما قول خدای (متعال) «غلیظا» پس آن آب مرد است که به زن میریزد.

سند این روایت بدون اشکال صحیح و معتبر است.

با توجه به این روایت، قید غلیظ برای بیان این است که این میثاق، میثاق همراه با افضاء است و افضاء به معنای دخول است. براساس تفسیر قید غلیظ به افضاء طبعاً مفاد آیه صرفاً استقرار مهر به افضاء است و دلالتی ندارد بر این که عقد نکاح صحیح است به مجرد اینکه میثاق و عقد است. پس آیه در خود باب نکاح دلالت بر صحت عقد نکاح بما هو عقد ندارد چه برسد به ابواب دیگر.

هفتاد و هفتاد

شماره سوم
بهار و تابستان
۱۴۰۳

تقریب دوم استدلال: اراده مراودات و مواصلات قبل از نکاح از «افضاء»

هرچند در آیه شریفه دو امر به عنوان علت ذکر شده است، اما مراد از قسمت اول «قد افضی بعضکم الی بعض» مراودات و مواصلاتی است که قبل از عقد نکاح بین زن و مرد انجام می شود. این افضاء نقشی در علیت نداشته و علت حکم نیست، بلکه از باب توطئه و مقدمه چینی برای ذکر علت اصلی یعنی اخذ میثاق، بیان شده است. پس در آیه شریفه فقط یک علت ذکر شده که عبارت است از اخذ میثاق غلیظ. این تقریب، در کلمات مرحوم امام نیز ذکر شده است.

(خمینی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص: ۱۲۰)

فرق تقریب اول با این تقریب این است که در تقریب اول، برای دو امر علیت قائل شده، برخلاف این تقریب که آنچه بعنوان علت برای حکم عدم جواز اخذ ذکر شده یک امر است.

مناقشه در تقریب دوم

اولاً: این که امر اول علت نباشد و توطئه باشد خلاف ظاهر است. ظاهر ذکر امور متعدده در مقام علت، این است که همه آن چه در این مقام ذکر می شود، علت باشد نه این که برخی علت باشند و برخی توطئه بر ذکر علت. ثانیاً: اشکال سوم به تقریب اول اینجا وارد است.

تقریب سوم استدلال: اخلاقی بودن تعلیل به افضاء

در تعلیل حکم به بیان تعجب، قسمت اول (افضاء) هرچند علیت برای حکم عدم جواز اخذ دارد، اما این تعلیل اخلاقی است نه تعلیل قانونی، و تعلیل دوم (اخذ میثاق) تعلیل قانونی است. بنابراین، مفاد آیه این میشود که چطور می خواهید مهر را پس بگیرید با توجه به این که با هم معاشرت و مراوده داشته اید. آیا بعد از این که مراوده و معاشرت داشته اید، می خواهید میثاق را نقض کنید. پس علت قانونی که مهم در استفاده حکم شرعی است، علت دوم است و آیه دلالت می کند بر این که اخذ میثاق غلیظ علیت دارد در مقام عدم جواز نقض. (حائری، ۱۴۲۳، ج ۱، ص: ۲۳۵)

در این تقریب نیز مانند تقریب دوم آنچه بعنوان علت برای حکم عدم جواز اخذ ذکر شده یک امر است به خلاف تقریب اول که برای دو امر علیت قائل شده است.

مناقشه در تقریب سوم

اولاً: ظاهر این که در مقام تعلیل حکم دو امر ذکر شود، این است که هر دو تعلیل قانونی باشد و برای بیان علت حکم مجعول ذکر شده باشد، نه این که یکی علت قانونی و دیگری علت اخلاقی باشد.
ثانیاً: اشکال سوم به تقریب اول اینجا وارد است.

نتیجه

نسبت به نحوه استدلال به آیه شریفه «قنطار» برای تصحیح معاملات سه تقریب بیان شد، هر یک از این سه تقریب در صدد بودند که ثابت نمایند علت عدم جواز اخذ مهریه بدین علت است که زن از شوهر میثاق گرفته است و مراد از میثاق همان عقد نکاح است و از آنجا که عقد نکاح خصوصیتی ندارد، حکم مستفاد از آیه به همه عقود سرایت میکند و همه عقود از آن باب که مصداق میثاق هستند لازم میباشند.

لکن بعد از بررسی مناقشات وارد شده بر این تقریب، روشن شد که با تمسک به روایات وارد شده در ذیل آیه شریفه و براساس تفسیر قید غلیظ به افضاء، مفاد آیه صرفاً استقرار مهر به افضاء است و بر این که عقد نکاح به مجرد اینکه میثاق و عقد بودن صحیح است دلالتی ندارد. پس آیه در خود باب نکاح دلالت بر صحت عقد نکاح بما هو عقد ندارد چه برسد به ابواب دیگر.
با توجه به تمام نبودن تقریبات سه گانه برای استدلال به این آیه شریفه برای صحت معاملات نمیتوان به این آیه شریفه در مقام شک در صحت معاملات تمسک نمود.

فقه و فقه

شماره سوم
بهار و تابستان
۱۴۰۳

منابع
قرآن کریم

۱. ابن منظور، ابو الفضل، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - دار صادر، بیروت - لبنان، سوم، ۱۴۱۴ هـ ق
۲. اصفهانی، حسین بن محمد راغب، مفردات ألفاظ القرآن، در یک جلد، دار العلم - الدار الشامیة، لبنان - سوریه، اول، ۱۴۱۲ هـ ق
۳. حائری، سید کاظم حسینی، فقه العقود، ۲ جلد، مجمع اندیشه اسلامی، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۳ هـ ق.
۴. عاملی، حرّ، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
۵. حرّ عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ۳۰ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم - ایران، اول، ۱۴۰۹ هـ ق
۶. حلّی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ۴ جلد، مؤسسه اسماعیلیان، قم - ایران، دوم، ۱۴۰۸ هـ ق
۷. خمینی، سید روح الله موسوی، الرسائل العشرة، ۱ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، ۱۴۲۰ هـ ق، چاپ اول قم
۸. خمینی، سید روح الله موسوی، کتاب الیبع (للإمام الخمينی)، ۵ جلد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره، تهران - ایران، اول، ۱۴۲۱ هـ ق

۹. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق
۱۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ۸ جلد، نشر هجرت، قم - ایران، دوم، ۱۴۱۰ هـ ق
۱۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: پنجم ۱۳۷۴ ش



شماره سوم
بهار و تابستان
۱۴۰۳